

بخش‌های دیگری از چهره واقعی شعر جهان است؟... من گمان نمی‌کنم که چنین باشد. نه احمدپوری و نه هیچ مترجم دیگری نمی‌تواند چنان سیمایی کاملی را به نمایش بگذارد بلکه هر یک از آنها می‌توانند- تازه اگر بتوانند- بخشی از آن سیمای کلی را به ما نشان دهند و در این کار تنها آنهايي موفق‌اند که آن بخش را نه تنها در بیرون بلکه در درون خویش نیز یافته باشند. اگر چنین اتفاقی رخ دهد آن وقت است که زبان و تجربه‌های فرعی ترجمه به درون زبان شعر در زبان مقصد سرایت می‌کند (به یاد بیاوریم ترجمه شاملو از مارگوت بیگل را که تا سال‌ها بر بخشی از زبان شعر فارسی سایه افکنده بود سایه‌ای که به گمان من پدیده‌ای منفی نبود. بلکه از این بابت که با تعدیل سوبه‌های زیادی فخیم و گاه منصفانه زبان شاملو، راه را برای رسوب بخش اصلی میراث زبانی او در بدنه شعر فارسی هموار تر کرد، پدیده‌ای مثبت بود)

زبان ترجمه‌های احمدپوری و نوع انتخاب‌های او، به گمان من در تثبیت جریان اصلی شعر فارسی در دهه ۷۰ و پس از آن بی‌تاثیر نبوده‌است. یکی از دلایل این تاثیر گذاری تلاشی است که احمدپوری در ایجاد رتیم و موسیقی درونی در زبان ترجمه به کار می‌بندند. این که این تلاش چقدر از وفاداری او به متن اصلی می‌کاهد یا نمی‌کاهد، موضوعی است که اهل فن باید به آن بپردازند. آنچه که من به عنوان خواننده ترجمه‌های او می‌توانم بگویم این است که خواندن ترجمه‌های او به من همان حسی را می‌دهد که خواندن یک شعر سپید خوب در زبان فارسی. ۵



علی عبداللهی

سرودی جهان را پر می‌کند

درباره ترجمه شعر
و تاملی در ترجمه‌های احمد پوری

۱. ترجمه شعر در زبان فارسی در سالهای اخیر گسترش چشمگیری یافته است و اکنون بسیاری از شاعران جهان را که پیشتر به نام می‌شناختیم، خوشبختانه به آثارشان می‌شناسیم. این رویداد دورانساز در زبان فارسی به همت و تلاش بی‌ادعا و کار پرفراز و نشیب بسیاری از مترجمان ایرانی از زبانهای مختلف انجام گرفته است. از قدیم‌ترها آثار شجاع الدین شفا، حسن هنرمندی، حسن شهباز و محمد علی اسلامی ندوشن را خوانده‌ایم و در خاطرمان مانده‌اند. همزمان یا مدت کمی پس از آنها، نسلی دیگر پا به عرصه گذاشت که آثار اینان را پیش رو داشت و با سبک و سیاقی خاص



خود آثار شاعران جهان را برگرداند و منتشر کرد. برخی از آنها همچون مترجمان پیش از خود، شاعر بودند و برخی دیگر شیفته شعر.

از سالهای دهه چهل و پنجاه به این سو تا به امروز، کسانی چون احمد شاملو، نادر نادرپور، محمد علی سپانلو، رضا سید حسینی، احمد میرعلایی، بدالله رویایی، تورج رهنما، هوشنگ باختری، بیژن الهی، باجلان فرخی، قاسم صنعوی، فتح الله مجتبابی، ع. پاشایی، حسن فیاد، بهمن شعله ور، بهروز مشیری، کاظم برگ نیسی، عبدالحسین فرزاد، احمد محیط، ضیاء موحد، احمد نوری زاده، فریدون فریاد، احمد پوری، موسی بیدج، سعید سعیدپور

« برتولت برشت »، « پاول سلان »، « اریش فرید »، و « هانس ماگنوس انتسنزبرگر » ترجمه‌ها یا بازسراییهایی به این شیوه به آلمانی آفریده‌اند که در این زبان شهرت فراوانی دارد. دو شاعر رمانتیک یاد شده در آغاز این فهرست، شعر فارسی را درست به همان قالب‌های اصلی به زبان آلمانی برگردان و بازسراییه کردند و از این رهگذر قالب «غزل» را به همین نام در آلمانی بر ساختند.

مترجمان گروه دوم همه شعرها را به صورت منثور بر می‌گردانده‌اند. در این شیوه لحن و ساختار به تمامی از میان می‌رفت و فقط مضمون یا به سخن ساده‌تر، محتوای شعر به همان صورتی که در زبان اصلی وجود دارد، در ترجمه منتقل می‌شد. دسته‌ای دیگر هم البته به صورت منثور ترجمه می‌کردند، ظاهر چهار پاره یا سونت را در تعداد سطرها رعایت می‌کردند، ولی هیچ تلاشی برای بازسازی ساختار و آهنگ شعر از خود نشان نمی‌دادند.

بدیهی است از آنجا که شعر در زبان اتفاق می‌افتد و زبان در شعر صرفاً ارزش اطلاع رسانی یا خبری ندارد، بلکه منشی یکه و زیباشناختی به خود می‌گیرد، ترجمه شعر همواره با اما و اگر همراه بوده و طرفداران بسیاری در شیوه بازسراییه یا منثور یا آزاد یا لفظ به لفظ آن داشته‌اند. هنوز هم این جدل‌ها باقی است. برخی معتقدند که به شمار مترجمان شعر، سبک و رویکرد در ترجمه شعر وجود دارد و نمی‌توان به صراحت گفت که کدام شگرد در ترجمه موفق‌تر است و کدام نیست. برخی همانند اوکتاویو پاز معتقد به بازسراییه شعرند و برخی همانند ناباکوف و والتر بنیامین به ترجمه لفظ به لفظ و دقیق قائلند. استدلال هر کدام به نحوی پذیرفته و شنیدنی و البته آموزنده است. ایده ترجمه ناپذیری شعر از همین جا سرچشمه می‌گیرد و آنها که به آن به صورت آرمانی می‌نگرند آن را غیرقابل تحقق می‌دانند. بنا به این دلیل ساده که ساختار زبانها با هم فرق دارند و نمی‌توان بازبیهای زبانی و قالب درخشان شعری را عیناً در زبانی دیگر بازسازی کرد. از این رو از خیر ترجمه شعری گذرند و عطای آن را به لقایش می‌بخشند. این را باید در نظر داشت که شگردهای ترجمه شعر در شعر دورانهای مختلف و حتی آثار شاعران مختلف متفاوت است و نمی‌توان همه چیز را در قالب یک یا چند نظریه واحد یک کاسه کرد.

اگر به ترجمه ناپذیری شعر قائل باشیم پس باید از خیر آگاهی یافتن از میراث‌ها و دستاوردهای شاعران دیگر جهان بگذریم و از آن یکسر چشم‌پوشیم. اما این هم شدنی نیست و تاریخ ترجمه شعر در جهان عملاً خلاف این را ثابت می‌کند. و از طرفی نمی‌توان همه زبانها را آموخت تا شعرها را به زبان اصلی خواند. شکل‌گیری مکتب ایماژیسیم در زبان انگلیسی با تأثیر از شعر تصویرگرای چینی، شکوفایی مکتب رمانتیسیم در اروپا با تأثیر از

مدیا کاشیگر، محمد رضا پارسایار، عباس صفاری، فواد نظیری، ابولقاسم اسماعیل‌پور، فریده حسن‌زاده مصطفوی، نازنین میرصادقی، رامین مولایی، نازنین رهبانی، کامران جمالی، شهرام شیدایی، عبدالرضا رضایی نیا، واهه آرمن، علیرضا بهنام، حمیدرضا آتش برآب، تاهوگو تاواراتانی، رسول یونان و بسیاری مترجمان جوانتر دیگر آثاری از شاعران سراسر جهان را به گنجینه ی زبان فارسی، افزودند، و تا به امروز هم این تلاش‌های ارجمند ادامه دارد. بدیهی است بسیاری نامها به خاطر نمی‌آید و در این سیاهه مترجمان بیشتری هم جای می‌گیرند. در سالهای پس از مشروطه، همزمان دونوع از ترجمه شعر شکل گرفت. نوعی از آن به خودی کردن کامل شعر در زبان فارسی قائل بود و فقط مضمون را می‌گرفت و از آن شعری کاملاً فارسی می‌ساخت که در بیشتر موارد وزن و قافیه داشت و به کسوت قالب‌های آشنای شعر فارسی در می‌آمد. گاهی هم شعر یا حکایتی به نثر ترجمه می‌شد و در مجله‌ای به اقتراحش می‌گذاشتند تا شاعران ایرانی در منظوم کردن آن طبع‌آزمایی کنند و سرانجام یک یا چند قطعه از آنها برنده اعلام می‌شد. شعر معاصر فارسی در این نوع از ترجمه صاحب قطعات ارزنده‌ای شده است که می‌توان از شعر معروف «چشمه و سنگ» از ملک الشعرای بهار، شعر «روبه و زاغ» حبیب یغمایی و شعرهای «قلب مادر» و «شاه و جام» از ایرج میرزا را نام برد. مثنوی شاه جام ایرج، برگرفته از شعری است از فریدریش شیللر آلمانی، با نام «غواص» که در زبان اصلی به صورت چهارپاره سروده شده و لحن و مضمون کمی متفاوتی از شعر ایرج دارد. این شعر را نخستین بار در مجله «دانشکده» بهار به اقتراح گذاشتند و ایرج برنده این اقتراح شد.

در این نوع از ترجمه، بازسراییه و خودی کردن مضمون، نقش اصلی دارد تا آنجا که ممکن است لحن و غالب اثر اصلی دچار دگرگونی شود و حاصل، در نهایت شعری است خواندنی و تمام عیار به زبان ترجمه. مترجمان این شعرها، اغلب خود شاعران بزرگی در زبان فارسی بوده‌اند و این مسئله در مورد شاعران زبانان در زبانهای دیگر هم صادق است. از قدما در عرصه ی زبان آلمانی، شاعرانی چون «فریدریش روکرت»، «آگوست فون پلاتن»، و از معاصران «راینر ماریا ریلکه»،





آثار شاعران مختلف به نوعی اثبات کننده همین مدعاست. مترجمانی چون کامران جمالی و در سطح کمرنگ‌ترش فؤاد نظیری به برگردان شعر به صورت موزون و آهنگین معتقدند. گروهی نیز به ترجمه شعر در قالب شعر سپید فارسی اعتقاد دارند و گروهی نیز توجه کمتری به طنین کلام و لحن در ترجمه می‌کنند. اما هر چه باشد، مترجمان شعر در چهل سال اخیر به لزوم ارائه سبک شاعران و بازسازی لحن بیشتر از گذشته پی برده‌اند و چنان که دیگر ترجمه‌های منثور به سبک و سیاق شجاع‌الدین شفا دیگر به فارسی ارائه نمی‌شود. نکته دیگر، لزوم ترجمه شعر از زبان اصلی است که امروزه در میان مترجمان

امروزی همانند سعید آذین، رامین مولایی، نازنین رهبانی، نازنین میرصادقی، فریدون فریاد، فریاد شیری، تاواراتانی، حمید رضا آتش برآب، محمد رضا پارسایار، موسی بیدج، عبدالحسین فرزاد، رضا نجفی، خسرو ناقد، نسترن زندی به همراه نگارنده و چند مترجم دیگر اقبال بیشتری یافته و هر کدام از نامهای یاد شده در حوزه زبانی کار خود دست به ارائه ترجمه‌هایی زده‌اند که قطعاً در نسبت با ترجمه‌های دهه‌های گذشته، هم سبک‌مدارتر و هم دقیق‌تراند. از این رو جا دارد این سنت بیشتر جا بیافتد که هر شعر را بهتر است از زبان اصلی خودش برگرداند، آن هم به این دلیل ساده که ترجمه از ترجمه، متن سوم را از متن اصلی دور می‌سازد و گاه لحن در این میان به کلی از میان می‌رود و امروزه چنین ترجمه‌هایی ارزش چندانی ندارند. البته در زبانهای مثل چینی، آفریقایی، پرتغالی، لهستانی، یونانی، چکی، مغولی، هندی و چند زبان دیگر هنوز مترجمان اندکی در زبان فارسی وجود دارند یا حتی هیچ مترجمی برای برگردان شعر وجود ندارد. در این مورد باید همچنان از ترجمه‌هایی که به زبانهای بزرگ و آشنا انجام می‌گیرد استفاده کرد.

۲. یکی از مترجمانی که در سالهای اخیر در حجم گسترده‌ای عمر خود را بر ترجمه شعر نهاده و اشعار شاعران بزرگی را به فارسی برگردانده است، احمد پوری است. شاید به جرأت بتوان احمد پوری را یکی از پرخواننده‌ترین مترجمان شعر در زبان فارسی دانست. این خصلت

ادبیات شرق به ویژه شعر فارسی، و خلق آثار ارزنده‌ای از گوته، شیلر، روکرت و هاینه همگی شواهدی هستند که خلاف این آرمانگرایی در ترجمه شعر را ثابت می‌کنند. گو اینکه بسیاری از این آثار با چاشنی سوءتفاهم از اثر اصلی و حتی ملهم از ترجمه‌های نه چندان دقیق شکل گرفته‌اند و در مواردی مثل دیوان شرقی غربی گوته، لغزشها و برداشتهای نادرست موجود در خود اثر این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. اما باید به این نیز توجه کرد که هر اثر شعری، در هر ترجمه به زبان دیگر، زایش دوباره می‌یابد و لزوماً زایش دوم یا چندم هر اثر، نوزادی همانند مادر یا پدر اصلی خود را به وجود نمی‌آورد و گاه ممکن است نوزاد، شباهت صوری با اثر اصلی نداشته باشد یا حتی گویشوران زبان اصلی شعر را خشمگین هم بکند. تقلیدهای که از ترجمه خیام به قلم فیتز جرالد و ترجمه‌های اخیر از مولوی در زبان انگلیسی و بعدها سایر زبانها رخ داد از این گونه است.

به گمان بسیاری ممکن است این تلاشهای نو گونه ای تجاوز به متن اصلی یا خیانت به حساب آید، اما با نگاه واقع بینانه و زیبایی شناسیک، می‌توان این بازآفرینی‌ها را نوعی زایش دوباره و آزاد شدن انرژی‌های نهفته و تازه از یک متن در زبان دیگر دانست. چنان که گویی مثلاً خیام یا مولوی یا حافظ از خلال سده‌ها دوباره به هیئتی دیگر در بستر فرهنگی دیگر ظهور می‌کنند و با امروزیان سخن می‌گویند. با این نگاه ترجمه شعر ضروری است و باید هم انجام گیرد و به گفته آدونیس شاعر معاصر عرب، اگر ترجمه شعر را خیانت هم فرض کنیم، باز چه خوب است که از این خیانتها، تا آنجا که ممکن است، بیشتر صورت گیرد تا فهم جهانی از میراث شعری گسترش یابد و شاعران با دست و نگاه بازتری بسرایند.

جای دوری نمی‌رویم. آثار کسانانی چون شجاع‌الدین شفا و حسن هنرمندی و اسلامی ندوشن و چند تن دیگر، باعث شکوفایی شعر دهه‌های سی و چهل خورشیدی در ایران شد. ترجمه‌هایی که سیر شعر معاصر را دگرگون کرد. گو اینکه بسیاری از این ترجمه‌ها مثلاً به شدت همانند هم‌اند و لحن و ساختار زبان اصلی را در مواردی به هیچ وجه منتقل نمی‌کنند. در سالهای منتهی به انقلاب و پس از آن شعر جهان با شتاب به فارسی ترجمه شد، به طوری که اکنون می‌توان زبان فارسی را در زمینه میراث ترجمه شعر در خاورمیانه و حتی جهان زبانی سرآمد دانست که بسیاری از آثار بزرگان هر زبان در آن وجود دارد. این ترجمه‌ها در گسترش دیدگاه شاعران امروز تأثیر شایانی داشته است و بخش عظیمی از وسعت نگاه شاعرانه در زبان فارسی و امدار همین ترجمه‌های به گمان بسیاری از استادان نارساست.

امروز هم در ترجمه شعر، دیدگاههای مختلفی وجود دارد و کسانانی چون شاملو به لزوم برگردان و ارائه لحن و موسیقی در ترجمه واقفند و گوناگونی لحن‌های شان در ترجمه

برای یک واژه وجود دارد که با وضع برابر نهاد آن به زبانی دیگر باعث به میدان آمدن گروهی از واژگان دیگری می شود که در تحلیل نهایی ممکن است به برابر نهاده‌هایی دور از مراد شاعر اصلی بیانجامد، از این رو نگارنده به شخسه این بخش از کار پوری را نمی پسندد. از سوی دیگر نوعی یک‌دستی در لحن و موسیقی و شگرد را در کار پوری می بینیم که انگار آنآخمتووا را با یانیس ریتسوس یا ناظم حکمت یا لورکا هم‌سبک می کند در صورتی که این شاعران هر کدام متعلق به سنت خاص و متفاوتی از قاموس شعر جهانی هستند و قاعدتاً نباید هم‌زبان و هم‌لحن باشند. این خصلت نیز از ترجمه از زبان واسطه به اثر ترجمه شده راه می یابد. مجموعه این خواص، پوری را تبدیل به مترجم غیر خواص و غیر آکادمیک می کند و پراکندگی حیطة کاری مترجم شامل آثاری از شاعران سراسر جهان، ترجمه‌های او را ترجمه‌هایی غیر آکادمیک، غیر پژوهشگرانه می نماید که باید اذعان کرد، ذاتاً این وجه سوییۀ منفی ندارد و برای خود جذابیت بیشتری هم در میان خوانندگان غیر حرفه‌ای می یابد. در همه جای دنیا هم این ترجمه‌ها مخاطبان عام بیشتری دارد. اما آثار پوری از آن رو که گزینه هستند و تمام آثار یک شاعر را در بر نمی گیرند، کمتر حرف آخر را در معرفی شاعران به خواننده حرفه‌ای می زنند و خواننده آکادمیک به دلیل حجم کم آثار هر شاعری، برای رفع کنجکاوی و از آن خود کردن تمام آثار او به ترجمه‌های دیگر و مبسوط‌تر از آن شاعر نیاز پیدا می کند که شاید ترجمه‌های کامل آکادمیک با تفسیرها و مقدمه‌های مفصل جای آن را پر کند. این آفت در مورد کار بیشتر مترجمان وجود دارد و مختص پوری نیست. هنوز شعرهای کامل گوته، شکسپیر، یاز، برشت، فرید و... به فارسی وجود ندارد.

گمانم اولین ترجمه‌ای که از احمد پوری خواندم، کتاب «تو را دوست دارم چون نان و نمک» گزینه شعرهای عاشقانه ناظم حکمت در سال ۱۳۷۲ بود. این ترجمه در آن سالها خوش درخشید و زیاد خوانده شد. پس از آن به فاصله یکی دو سال «هوا را از من بگیر، خنده ات را نه!» پابلو نرودا در آمد که تا امروز چاپهای متعددی داشته است.

کارنامه احمد پوری از آن سالها پر بارتر شده و امروزه این مترجم همچنان به ارائه دستاوردهای شعری جهان مشغول است و روز به روز خوانندگان مختلفی می یابد. برای خوانندگان شعر جهان وجود چنین مترجمانی غنیمیتی است که کمتر به دست می آید و باید به پوری از این بابت دست مریزاد گفت.

در پایان برای نشان دادن آسیب‌شناسی ترجمه شعرهای این مترجم و مترجمان دیگری که از زبان واسطه ترجمه می کنند، نمونه‌هایی از آثار وی را برگزیده‌ام که ترجمه از زبانی غیر از زبان اصلی، باعث پیدایش برخی لغزشها در ترجمه فارسی شده است و بدیهی است، در این

شاید از دو علت سرچشمه بگیرد. نخست نوع انتخاب احمد پوری است و دو دیگر سازوکار و سبک و سیاق ترجمه‌های این مترجم است. پوری شاعران بزرگ جهان را برای ترجمه برمی‌گزیند و از میان آثار آنها هم خوش‌ترجمه‌ترینشان را انتخاب می کند. این آثار بعضاً غنایی، عاشقانه و خوشخوان هستند.

نکته دیگر نوع زبان ترجمه پوری است که بسیار خوشخوان و سهل‌الوصول است. زبانی که وامدار شعر سپید فارسی است و کمتر نشانی از تصنع در آن دیده می شود. گویی مترجم با هوشمندی آثار مسئله‌دار و دیرپاب شاعران را به کناری می نهد و بخشی از میراث روشن هر شاعری را به فارسی‌زبانان معرفی می کند. آثاری که کمتر مترجم را دچار مشکلاتی از آن دست می کند که مثلاً در «سوگسروده‌های دوئینوی» راینر ماریا ریلکه یا «دشت سترون» تی. اس. الیوت وجود دارد. آثاری که به دیرفهم بودن و بدترجمه بودن در همه جهان شهره‌اند و در زبانهای دیگر هم یا ترجمه‌های آن با تفسیر همراه است یا چندین ترجمه از آنها وجود دارد. این آثار دیر آشنا، البته در کنار مشکل بودن برای ترجمه، به مذاق خواننده‌های عادی خوش نمی آیند و اقبال کمتری پیدا می کنند.

شاید اگر احمد پوری مجموعه آثار یک شاعر را بر می گرداند، به چنین اقبالی دست نمی یافت. نکته دیگر در آثار احمد پوری این است که بیشترشان به زبانی غیر از انگلیسی سروده شده‌اند و ترجمه از ترجمه، همواره آسانتر از ترجمه از متن اصلی است. به این دلیل ساده که بسیاری از دست‌اندازه‌های متن را مترجم پیشین از پیش رو برداشته و مترجم با اطمینان بیشتری دست به ترجمه می زند. مورد اخیر البته چه بسا ممکن است باعث غیاب لحن اصلی در ترجمه شود و در مواردی با خود سوء تفاهمی هم به ترجمه وارد کند.

شگردهایی که مثلاً یک مترجم روسی به انگلیسی برای از آن خود کردن مفهومی در زبان انگلیسی در ترجمه شعر به کار می برد، همیشه با شگرد کسی که از روسی به فارسی برمی گرداند یکی نیست. ترجمه آن شگرد از زبان واسطه هم در موارد بسیاری ممکن است باعث خروج ترجمه از متن اصلی بشود. چون در فرهنگ واژگان هر زبان به زبان دیگر، خوشه‌ای از معانی مترادف



نمونه‌ها نمی‌توان ریشه اصلی کژتابی را به درستی ردیابی کرد چون باید ترجمه انگلیسی را هم پیش‌رو داشت و هر سه را با هم قیاس کرد.

در اینجا دو نمونه کوتاه از برتولت برشت می‌آورم که به زبان آلمانی است و نگارنده این زبان را تا اندازه‌ای می‌داند. در ادامه هم متن اصلی آمده است، هم ترجمه آقای پوری و هم ترجمه پیشنهادی نگارنده. «من جان به در برده» شعر کوتاهی است از برشت که شاعر در آن از اینکه از مهلکه جان سالم به‌در برده، از خودش بدش می‌آید. اما در ترجمه فارسی به عبارت «تناز بقا» در آن روبرو می‌شویم که در متن اولیه وجود ندارد و چه بسا از ترجمه انگلیسی راه یافته باشد. این عبارت به تعبیری، می‌تواند نوعی تفسیر بر شعر تلقی شود که با پدیدار شدن در متن فارسی بی‌درنگ ذهن خواننده را از تعبیر فرضی دیگر منحرف می‌کند و در نهایت در سطح ترجمه تفسیری می‌ماند. در ساختار ظاهری شعر هم همخوانی با متن اصلی دیده نمی‌شود و هم از لحن برشت در آن خبری نیست. عنوان شعر ترجمه شده، هم واژه‌ای خنثی است که منش و ویژه‌ای ندارد. متن اصلی شعر:

Ich , der Überlebende⁴

Ich weiß natürlich: einzig durch Glück

Habe ich so viele Freunde überlebt.

Aber heute nacht im Traum

hörte ich diese Freunde von mir sagen:

"Die Stärkeren überleben

Und ich haßte mich.

ترجمه احمد پوری از انگلیسی:

باقی^۵

البته می‌دانم همه‌اش شانس است

که من زنده‌ام و بسیاری از دوستان زیر خاک

اما دیشب در خواب

۴: 42.S, 1964 Suhrkamp ... Exil im Gedichte , 6 Gedichte , Brecht Bertolt
۵: تراشه‌ای باریک از آوازی، شعرهای کوتاه از شاعران امروز جهان انتخاب و ترجمه: احمد پوری، کتاب خورشید، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ ص. ۵۱

یکی از آنها گفت: «تناز بقا»
و من از خودم بدم آمد.

ترجمه نگارنده از آلمانی :

من جان به در برده^۶
این را طبعاً خوب می‌دانم که فقط من
از میان آن همه دوست
الله بختکی جان سالم به در برده ام
اما همین امشب توی خواب شنیدم که
دوستانم می‌گفتند:
"قوی ترها جان به در می‌برند!"
و من از خودم بدم آمد.^۷

یک مثال دیگر از برشت در همین زمینه. متن اصلی :

Hollywood^۸

Jeden Morge , mein Brot zu verdienen

Gehe ich auf den Markt , wo Lügen gekauft wird.

Hoffnungsvoll

Reihe ich mich ein zwischen die Verkäufer .

هالیوود^۹

هر روز برای کسب قرصی نان

به بازاری می‌روم که دروغ می‌خرند

اما چه خوب

که جزو فروشندگانم.

۶: برشت، برشت شاعر، شعرهای برتولت برشت، برگردان: علی عبداللهی، نشر آهنگ دیگر، تهران ۱۳۸۲، ص. ۱۳۲
۷: اسماعیل خوبی هم این شعر را در جایی با لحنی متفاوت ترجمه کرده که متأسفانه هر چه گشتم در میان منابع نیافتمش.
۸: S.ebnda Brecht.B . 7
۹: پوری همان ص. ۵۲

فارسی را با ترجمه آلمانی همان شعر مقایسه می‌کنم تا ببیند که گاهی ظرافتهای شعر چگونه در ترجمه‌های غیرمستقیم از میان می‌رود یا دستکم دستخوش تغییر می‌شود. متن اسپانیایی شعر نرودا^{۱۲}:

La Reina¹³

Yo te he nomberado reina .

Hay mas altas que tu , mas altas.

Hay mas puras que tu , mas puras.

Hay mas bellas que tu, hay mas bellas.

Pero tu eres la reina.

Cuando vas por las calles

Nadie te reconoce.

Nadie ve tu corona de crisal , nadie mira

La alfombra de oro rojo

Que pisas donde pasas,

La alfombra que no existe.

Y cuando asomas

Suenan todos los rios

En mi cuerpo , sacuden

El cielo las campanas,

Y un himno llena el mundo .

Solo tu y yo,

Solo tu y yo, amor mio,

Lo escuchamos.

۱۲: از آنجا که اسپانیایی نمی‌دانم فقط به ترجمه‌ی واژه‌ها می‌پردازم و به لحن شعر اشاره‌ای نمی‌کنم. ضمناً چون تاپ

اسپانیایی نداشتم ناچار شدم از خیر آوردن آکسانهای بالای حروف در متن بگذرم.

۱۳: , 114-117. Pablo Neruda , Liebesgedichte (Spanisch.deutsch) Deutsch , 1977 .S. 114-117. Sammlung Luchterhand , 16.Auflage ,
von Fritz Vogelsang

این شعر سالها پیش هم ترجمه شده بود:
هالیوود^{۱۰}

هر بامداد ، از پی روزی

به بازار می‌روم ،

آنجا که دروغ می‌خرند.

و امیدوار،

خود را در صفِ فروشندگان ،

جای می‌دهم.

ترجمه نگارنده :

هالیوود^{۱۱}

هر روز صبح ، برای گیر آوردن تکه نانی

به بازاری می‌روم که در آن دروغ می‌خرند .

امیدوار

خود را در صف فروشندگان جا می‌زنم.

همانطور که مشاهده کردید، در ترجمه آقای پوری از شعر هالیوود، عبارت «اما چه خوب!» وجود دارد که در متن اصلی نیست و ظرافت این جمله که شاعر می‌گوید خود را امیدوارانه در صف فروشندگان جا می‌کند، از میان رفته است. ترجمه بهروز مشیری از همین شعر، اما متأثر از حال و هوای سالهای پنجاه کمی آر کائیک یا به اصطلاح شاملویی است. این ترجمه با وجود نزدیک‌تر بودن به متن اصلی، همانند سایر ترجمه‌های مترجم، لحن برشتی ندارد و آن سادگی خاص برشت را در برگردان منتقل نمی‌کند.

در این بخش، یک مثال دیگر از پابلو نرودا شاعر اسپانیایی زبان شیلیایی می‌آورم که ترجمه فارسی آن به قلم احمد پوری در کتاب یاد شده در بالا، آمده است. این بار ترجمه

۱۰: من، برتولت برشت، برتولت برشت، به انتخاب و ترجمه‌ی بهروز مشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص. ۱۳۹

۱۱: برشت، برشت شاعر، ص. ۱۳۱

این دگرگونی برآمده از متن ترجمه انگلیسی شعر است یا بنا به سلیقه مترجم فارسی وضع شده است. بانو در فارسی، یکی از معانی زن است و شکوهمندی آن تا به حدی نیست که به هنگام گذر وی از خیابان چشم‌ها را به سوی او برگرداند در صورتی که قاعدتاً ملکه یا شهبانو به هنگام گذر از کوی و برزن، همه چشم‌ها را به خود معطوف می‌کند. ترجمه فارسی شعر به قلم آقای پوری:

بانو^{۱۴}

تو را بانو نامیده‌ام
بسیارند از تو بلندتر، بلندتر.
بسیارند از تو زلاتر، زلاتر.
بسیارند از تو زیباتر، زیباتر.
اما بانو تویی.
از خیابان که می‌گذری
نگاه کسی را به دنبال نمی‌کشانی.
کسی تاج بلورینت را نمی‌بیند.
کسی بر فرش سرخ زرین زیر پایت
نگاهی نمی‌افکند.

و زمانی که پدیدار می‌شوی
تمامی رودخانه‌ها به نغمه در می‌آیند
در تن من،
زنگها آسمان را می‌لرزاند،
و سرودی جهان را پر می‌کند.

تنها تو و من
تنها تو و من ، عشق من،
به آن گوش می‌سپاریم.

۱۴: هوا را از من بگیر ، خنده ات را نه ! ، پابلو نرودا ، گزیننه ی شعرهای عاشقانه ، ترجمه ی احمد پوری ، چشمه ، ۱۳۷۴ ، صص. ۱۵ و ۱۶

ترجمه آلمانی فریتس فوگلزنگ :

Die Königin

Ich hab dich zur Königin ernannt.
Größere gibt es , größer als du.
Reinere gibt es , reiner als du.
Schönere gibt es , schöner als du.

Doch du bist die Königin.

Wenn du durch die Straßen gehst,
erkennt dich keiner.
Niemand sieht deine Krone aus Kristall ,niemand schaut
Den Teppich aus roten Gold,
den jeder Schritt von dir betritt,
den Teppich , der gar nicht da ist.

Und wenn du erscheinst,
rauschen alle Flüsse
in meinem Körper auf ,rütteln
die Glocken am Himmel,
und ein Hymnus erfüllt die Welt.

Nur du und ich,
nur du und ich , meine Liebe,
hören ihn tönen.

همانطور که مشاهده می‌کنید، عنوان این شعر در متن اصلی اسپانیایی و در ترجمه آلمانی هر دو «شهبانو» یا «ملکه» است اما در متن فارسی «بانو» شده است، و دانسته نیست که

و اکنون ترجمه فارسی نگارنده برای همین گفتار:

شهبانو

تو را شهبانو نامیده ام.
بالابلندتر از تو بسیارند ، بالابلندتر از تو.
زالتر از تو بسیارند ، زالتر از تو.
زیباتر از تو بسیارند ، زیباتر از تو.

اما تو شهبانویی.

از خیابانها که می گذری،
کسی نمی شناسدت.
هیچ کس تاج بلورینت را نمی بیند،
هیچ کس نمی نگرد قالی سرخ زرین
اما نامرئی
که تو بر آن می خرامی .

و هنگام که جلوه می کنی
همه ی رودخانه ها در تنم
به خروش درمی آیند، ناقوسها
تکان می خورند در آسمان
و سرودی می آکنند جهان را.

فقط تو و من،

فقط تو و من، عشق من،

طنین آن را می شنویم.

در این شعر افزون بر عنوان، بازهم با توجه به محتوای شعر، قالی سرخ زرین، به فرش تبدیل شده و سطر «اما کسی نمی بیندش» یا همان «قالی سرخ زرین نامرئی» حذف شده است. باید در نظر گرفت که ترجمه آلمانی از زبان اصلی انجام گرفته و متن اسپانیایی روبروی آن است و شمار سطرها دقیقاً همان است که در متن اصلی وجود دارد. در مورد این کتاب

در مواردی دیگر بخشی از ظرافتهای دیگر متن، تا آنجا که می شود از خلال ترجمه آلمانی دریافت، از میان رفته که از ذکر آن می پرهیزم.

اما در مورد ترجمه این شعر و سایر شعرهای کتاب، باید اذعان کنم که مترجم مانند سایر آثارش، فارسی زیبا و کم لغزشی دارد ، تابدانجا که متن را خوشخوان و جذاب می کند. این مثال را از آن رو آوردم که خود در دوره دانشجویی این اثر را به صورت سیاه مشق ترجمه کرده بودم و هرگز آن را منتشر نکردم. متن را می دانستم و در همان آغاز ترجمه را با برگردان آلمانی قیاس کردم.

سواى آنچه گفته آمد، در ترجمه های احمد پوری فرازهایی وجود دارد که باوجود لحن متفاوت با متن اصلی، سخت به یادماندنی و نغز است و می توان آن را چون گزینه گویه هایی از متن در آورد و با خود زمزمه کرد. این همه نشان از چیرگی مترجم بر زبان فارسی و زیربوم های آن دارد که در کار همه مترجمان دیده نمی شود. برای احمد پوری آرزوی کامیابی می کنم و می دانم قلبش وسیعتر از آن است که از این نوشته برنجد. ۲۵